بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 53**

جلسه۱۳/ ۱۰/ ۸۸ حمل مطلق بر مقید

**بحث حمل مطلق بر مقید**

**کلام آخوند**

بحث در حمل مطلق بر مقید بود. مرحوم آخوند می فرمایند در جایی که مطلق و مقید با هم متنافی باشند، مشهور این است که مطلق حمل بر مقید شود. مشهور چنین استدلال کرده است که حمل مطلق بر مقید نوعی جمع است و جمع اولی از طرح است. مراد از اولی در این استدلال اولویت تعیینی است؛ مانند اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله. این اشکال مطرح بوده چرا این وجه جمع که تصرف در دلیل مطلق است، تعین دارد، با این که می توان با تصرف در مقید و حمل امرِ در آن بر استحباب مشکل تنافی مطلق و مقید را حل کرد.

البته این اشکال در مواردی مطرح است که در مقید نکته ای وجود داشته باشد که بتوان آن را حمل بر استحباب کرد. ولی اگر دلیل مقید صریح در وجوب بود، این اشکال مطرح نیست.

در پاسخ به این اشکال، مرحوم شیخ فرموده بودند که بین مطلق و مقید تنافی وجود ندارد؛ زیرا ظهور مطلق در اطلاق متوقف است بر این که ما در مقام بیان بودن متکلم را احراز کنیم و با ورود مقید، این مطلب احراز نمی شود و در نتیجه ظهور مطلق در اطلاق از اساس شکل نمی گیرد. نتیجه این که تزاحم بین مطلق و مقید تزاحم بین مقتضی و لامقتضی است و مقام از سنخ وارد و مورود است.

مرحوم آخوند اشکال کرده اند که ظهور اطلاقی در اینجا منعقد می شود؛ چرا که نتیجه مقدمات حکمت مراد استعمالی را مشخص می کند و نه مراد جدی را و ورود مقید مخل به مراد استعمالی نیست. نتیجه این که مقدمات حکمت نسبت به مطلق تام است و حمل مطلق بر مقید خلاف ظاهر محسوب می شود. در اینجا اصالۀ التطابقی که در ناحیه مطلق جاری می شود با ظهور مقید تعارض خواهد داشت و وجهی ندارد که به خاطر حفظ ظهور صیغه امر در وجوب از اصالۀ التطابق در ناحیه مطلق رفع ید کنیم، بلکه ممکن است بگوییم که بر عکس به خاطر ظهور مطلق از ظهور مقید رفع ید می کنیم.

مرحوم آخوند در اینجا چند نکته اضافه می کنند. یکی این که در ما نحن فیه می توان ادعا کرد که تصرف در مقید، مستلزم تجوز نیست؛ چون حمل دلیل مقید بر استحباب، در واقع حمل بر افضل افراد است و این گونه نیست که با ظهور آن در وجوب تعارضی پیدا کند. این گونه نیست که برخی افراد

واجب که ملاک استحبابی دارند، بالفعل مستحب شوند، و بالفعل تنها به صفت وجوب متصف می گردند، بلکه تنها ملاک استحباب وجود دارد.

محصل این کلام چندان روشن نیست. آیا مراد این است که بالاخره در ناحیه مقید، هیچ گونه خلاف ظاهری رخ نداده است یا این که مستلزم تجوز نیست؟ آیا ظاهر اعتق رقبۀ مومنۀ، تعیینیت عتق رقبه نیست؟ آیا حمل مذکور مستلزم تخلف از این ظهور نیست. شاید مراد ایشان این است که ظهور مقید در وجوب تعیینی هم به مقدمات حکمت است نه این که مدلول وضعی باشد.

و این گونه نیست که مخالفتِ مفادِ وضعیِ مقید را کرده باشیم. مقید را در افضل افراد واجب به کار برده ایم که به نوعی مخالفت با مفاد اطلاقی مقید است. همچنان که تصرف در مطلق مخالف با مفاد اطلاقی است، تصرف در مقید هم مخالفت با مفاد اطلاقی دارد. بنابراین بحث ورود و تزاحم بین مقتضی و لامقتضی در اینجا مطرح نیست. شاید کلام ایشان ناظر به این تقریب باشد.

**بررسی این کلام**

اما آیا دلالت امر بر وجوب تعیینی نیاز به جریان مقدمات حکمت دارد یا به تعبیر دیگر آیا می توان گفت که در مثال اعتق رقبۀ مومنۀ، صیغه استعمال در وجوب شده است؛ چون افضل افراد واجب است. این مطلب از دو جهت محل تامل است. جهت اول این که وقتی می گوییم اکرم العالم، اگر مطلق انسان وجوب اکرام داشته باشد، این وجوب را نمی توان به افراد نسبت داد؛ چرا که وجوب به معنای لابدیت است. وقتی وجوب به جامع به نحو صرف الوجود تعلق می گیرد، به افراد منحل نمی شود. فرق است بین وجوبی که به جامعی که به نحو مطلق الوجود لحاظ شود، تعلق گرفته و وجوبی که به صرف الوجود جامع تعلق گرفته باشد. وقتی گفته می شود نماز واجب است، به معنای لابدیت تک تک افراد نماز نیست. بنابراین اگر صیغه امر را به فرد یا صنف خاصی نسبت دهیم، قهرا به معنای لابدیت نخواهد بود؛ بنابراین نمی توان که در این موارد صیغه امر را در ایجاب استعمال شده است.

محصل عرض ما این است که بعد از این که ما موضوع له صیغه امر را وجوب قرار دادیم، استفاده تعیینیت وجوب دیگر نیازمند مقدمات حکمت نیست.

حاج آقا در بحث حقیقت وجوب تخییری مطالبی داشتند که مرتبط به بحث است. استطرادا عرض کنیم که در این که حقیقت وجوب تخییری چیست، اقوال مختلفی مطرح شده است. از برخی کلمات مرحوم آخوند استفاده می شود که وجوب تخییری با وجوب تعیینی دو سنخ مختلف از وجوب است. تقریب دیگری هست که این دو وجوب به یک شکل هستند، ولی وجوب تخییری به جامع تعلق گرفته است و وجوب تعیینی به افراد و در واقع تفاوت وجوب تعیینی و تخییری در واجب است و نه در

وجوب. تقریب سوم این است که وجوب تخییری را بازگشت به وجوب شرطی بدهیم. مثلا در خصال کفاره رمضان سه وجوب مشروط وجود دارد به این بیان که اعتق رقبۀ به شرطی که آن دو مورد دیگر را انجام ندهی و همین طور در دو قسم دیگر.

بنا بر قول صحیح در وجوب تخییری وجوب به جامع تعلق می گیرد و فرقش با وجوب تعیینی در واجب است و نه وجوب، لذا نمی توان در وجوب تخییری، وجوب را به افراد نسبت داد؛ بنابراین اگر صیغه امر به فرد یا صنف خاصی نسبت دهیم، قهرا صیغه به معنای ایجاب نیست.

نکته دیگر این که مرحوم آخوند می فرمایند اگر بعضی افراد یک واجب، واجب باشد، آن فرد مستحب فعلی نیست بلکه افضل افراد است. به نظر می رسد که این مطلب ناتمام است. در بحث اجتماع امر و نهی این مطلب مطرح است که اگر ما قائل به امتناع شویم، آیا امتناع در همه احکام خمسه مطرح است یا این که این مساله فقط در جایی است که یکی امر و یکی نهی باشد؟ اگر یک امر لزومی داشته باشیم و یک امر استحبابی، آیا اینها هم با هم تنافی دارند؟

اگر قائل به تضاد احکام خمسه شویم، فعل معنون به عنوان واحد، نمی تواند محکوم به دو حکم شود. ولی اگر جامع واجب شده باشد و فرد مستحب، اینجا به چه بیان تضاد را می توانیم تقریب کنیم به خصوص که جامع به نحو صرف الوجود واجب شده است.

به نظر می رسد این دو با هم هیچ گونه تنافی ندارند. از طرفی شارع صرف الوجود صلات را واجب کند و از طرف دیگر صلات خاصی را مستحب کند. به نظر می رسد امتناع در بحث اجتماع امر و نهی، از این جهت است که امر و نهی باعثیت های متنافی دارند (مانند امر به صلات و نهی از صلات در ارض مغصوبه)، اما در اینجا باعثیت متفاوت وجود ندارد. در اینجا که دو امر هر دو داعویت به فعل دارند، چه محذوری حتی بنا بر قول امتناع در اجتماع ایجاب و استحباب وجود دارد؟ آنچه ایجاد محذور می کند، اجتماع مبغوضیت و محبوبیت با هم است، اما در اینجا که هم جامع محبوبیت دارد و هم فرد، در هیچ مرحله ای از مراحل حکم مشکلی به نظر نمی آید.

عرض ما این است که اعتق رقبه مومنه می تواند متصف به استحباب شود و وجوب عتق مطلق رقبه، مانع از اتصاف عتق رقبه مومنه به استحباب است. کلام مرحوم آخوند این است که ما نمی توانیم این دلیل را حمل بر استحباب کنیم؛ چون وقتی اصل عتق رقبه واجب است، رقبه مومنه نمی تواند مستحب فعلی شود و در نهایت می تواند افضل افراد شود. بنابراین این صیغه مستعمل در ایجاب است و نه استحباب. عرض ما این است که در لاتعتق رقبۀ مومنۀ، استحباب می تواند مستعمل فیه باشد.

خلاصه استحباب صنف خاص با ایجاب نوع منافات ندارد. ایجاب جامع با استحباب فرد یا صنف

خاص منافات ندارد. گاهی مشکلی که مطرح می شود تضاد احکام است. اگر این بحث باشد، محط این احکام یک جا نیست؛ چون در یکی متعلق صرف الوجود جامع است که به افراد سرایت نمی کند. آنچه باعث تنافی می شود این است که جامع را بر هر فردی که می خواهیم بتوانیم تطبیق دهیم و از طرف دیگر آن فرد خاص مبغوض شارع باشد. فعل خارجی که ما انجام می دهیم هم محبوب باشد و هم مبغوض ممکن نیست. ولی این بیان در جایی که هر دو حکم تحریک از یک سنخ ایجاد کنند و هر دو باعثیت یا هر دو زاجریت داشته باشند، مطرح نیست.